

## بررسی شرح حکمه الاشراق قطب الدین شیرازی و نقش وی در تقریب سه مکتب اشراق، مشاء و عرفان

دکتر مصطفی پیرمرادیان<sup>۱</sup>

مرضیه کیهانی<sup>۲</sup>

مرجان رضایی<sup>۳</sup>

### چکیده:

قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی، ستاره شناس، پزشک، فیلسوف، شاعر و موسیقی دان سده ی هفتم هجری می باشد. وی در شیراز متولد شد و ابتدا در نزد پدر به طبابت در بیمارستان مظفریه ی شیراز پرداخت اما این کار وی را اقناع ننمود، پس راه سفر در پیش گرفت تا بدین وسیله هم بر علم خود بیفزاید و هم از حضور اسایتد گوناگون بهره مند شود. علامه قطب الدین شیرازی علامه بر اینکه در علوم مختلف دستی توانا داشت در فلسفه نیز تبحری ویژه داشت. وی شارح حکمه الاشراق، اثر معروف شیخ اشراق می باشد. وی در نزد اساتید مختلف با تفکرها و اندیشه های مختلف آشنایی یافت و در جهت تقریب میان آن ها تلاش نمود. ما در این مقاله در پی معروفی شرح حکمه الاشراق علامه بوده و سعی بر آن داریم که بدانیم علامه تنها به شرح کلمه به کلمه سخنان سهپروردی نپرداخته است. در این مقاله درخواهیم یافت که علامه تا چه حدی در تقریب میان سه اندیشه و تفکر اشراق و مشاء و عرفان نقش داشته است و چه عواملی باعث آشنایی وی با این سه تفکر متفاوت شده است. و اینکه این تفکر تا چه حدی در نسل های بعدی علامه تاثیر نهاده است. این مقاله بر اساس منابع دست اول تاریخی و منابع تحقیقاتی نوشته شده است.

**واژگان کلیدی:** قطب الدین شیرازی، سهپروردی، مشاء، اشراق، شرح حکمه الاشراق، عرفان

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران

مقدمه:

قطب الدین شیرازی (۷۱۰-۶۴۳ق) در دورانی میزیست که جهان اسلام در آشفتگی عظیمی در پی هجوم مغول به سر می برد. علامه در نزد خواجه نصیر الدین طوسی برجسته ترین پیرو فلسفه‌ی ابن سینا در دوران خود دانش آموخت و معروفترین شرح را بر کتاب حکمه الاشراق نگاشت. پس از آن یک چند نیز در سلک شاگردی صدر الدین قونوی نزدیکترین مرید ابن عربی درآمد.

این مقاله در راستای بررسی شرح حکمه الاشراق علامه و همچنین نقش وی در چگونگی تلفیق سه مکتب اشراق، مشاء و عرفان می باشد. فصل اول ابتدا به تعریف واژه‌ی اشراق پرداخته شده است و سپس سعی بر آن شده است که به معرفی و آشنایی با خود کتاب سههوردی یعنی حکمه الاشراق بپردازیم و سپس خوداثر علامه، یعنی شرح حکمه الاشراق، مورد بررسی قرار گرفته شده است. در این بخش در پی دست یافتن به این نکته هستیم که آیا قطب الدین صرفاً کلمه به کلمه حکمه الاشراق را شرح نموده است یا اینکه به بیان نظریات گاه متناقض خویش با سههوردی نیز پرداخته است؟ در این قسمت بیشتر سعی بر آن شده است که شرح علامه را به طور کوتاه با شرح شهرزوری دیگر شارح سههوردی قیاس کنیم. در بخش بعدی، بررسی نقش قطب الدین در تلفیق اشراق، مشاء و عرفان ابن عربی درراس کار قرار داده شده است، لذا در ابتدا برای اینکه از راه آشنایی علامه با هر سه مکتب آگاهی یابیم به بیان نحوه‌ی آشنایی قطب الدین با هر سه تفکر پرداخته و سپس در قسمت بعدی به طور مفصل نقش قطب الدین را در جمع نمودن و تلفیق اندیشه‌های هر سه مکتب بیان نموده ایم.

اشراق

گاهی شارحان مذهب با امواج حقیقی اجتماعی هم زمان یا با انگیزه‌های تاریخی یا مذهبی پیوند دارند، به جز قطب الدین شیرازی که آنچه را که سههوردی در کتاب‌های خود یاد کرده است بدون آنکه علیه نقش شیخ قیام کند یا باطننا تصريحات و نص‌های او را به نقد گیرد شرح کرده است. قطب الدین شیرازی در مقدمه‌ی شرح حکمه الاشراق به دنبال تعریف اشراق میگوید «آن حکمتی است مبنی بر اشراق، یعنی کشف

با حکمت شرقیانی که اهل فارس اند که بازگشتن به نخستین است زیرا حکمت اینان کشفی و ذوقی است و از این رو به اشراق نسبت یافته اند. اشراقی که ظهور و درخشش فیضان انوار عقلیه بر سبیل اشراق بر نفوس است و به وقت تجرد آن و اعتقاد پارسیان و یونانیان باستان در حکمت بر کشف و ذوق است به جز ارسطو و ارسطوئیان که فقط بر برهان و بحث تکیه دارند.»(شیرازی، ۱۳۱۵: ۹).

این نص الهامی است که به این مطالب اشاره دارد:

۱-اشراق منشاء حکمت اشراق است و آن متضمن ظهور موجود یعنی تاسیس وجود موجود است و این ظهور همان ادراک عملی نفس مستعد برای کشف میباشد

۲-در این مورد میان لفظ اشراقی و مشرقی ترادف و همسانی است و ممکن است از اشراق حکمت مشرقیان را فهمید، یعنی شرقیانی که از لحاظ جغرافیایی در شرق سکونت دارند و مقصود از آن سرزمین فارس است.

۳-ممکن است مفهوم اول و دوم را با یکدیگر منضم ساخت و گفت: فلسفه‌ی حکماء مشرقی فارس بر کشف یا مشاهده مبتنی است، یعنی ظهور انوار عقلیه برای نفس بعد از تجردش و بر این اساس فلسفه‌ی اشراق در برابر فلسفه‌ی مشاء قرار می‌گیرد. این جاست که وی (فلسفه‌ی مشاء) بر بحث و حجته‌ای عقلی و منطقی تکیه می‌کند و اولی، فلسفه‌ی شرق بر کشف و ذوق صوفیانه. قطب الدین معتقد است که نظریه‌ی اشراقیان بی افاضات نوری انجام می‌پذیرد یعنی درخشش‌های عقلی که مبنای اصول و مبانی صحیح قواعد اشراق اند و بر تعلیمات فارسیان باستان اضافه‌ی حکمت یونان و حکمت بابل و هند و مصر استوار است.

۴-سهروردی دو لفظ شرق و غرب را در بسیاری وارد به معنی مجازی به کار می‌برد. وی در التلویحات می‌گوید: شرق اکبر و آن عالم عقول است و شرق اصغر که عالم نفوس است. سپس به مغرب نفس یعنی اتصال آن به ماه اشاره می‌کند و می‌افزاید که نفس در طریق استشراق از عالمی به عالمی دیگر انتقال می‌یابد تا به موت اکبر از عالم ماده برسد و در این مرحله نفس به جبرئیل پدر نفوس انسانی می‌رسد که مزدکیان (بهمنش) میخوانند و نام بهمن و مانی در عبارات سهروردی تکرار می‌شود. (ابوریان، ۱۳۷۵: ۷۰).

پس بنا بر این میتوان از کفته های علامه به اینجا رسید که موضوع عبارت از معرفتی است که شرقی می باشد زیرا خود آن شرق، یعنی جایگاه برآمدن معرفت و این نیز در آن واحد و همزمان الف: لحظه ای است که در آن معرفت سر بر میزند، ب: جهتی است که از آن جا به صورت فضای پاک محسوس سربر میزند، ج: و پیش از هرچیز به دلیل برخورداری از الویت هستی شناختی، معرفتی است که عین ماهیت و ذات شهود است و شناخت را بر خود آشکار می کند و همه امور شناخت پذیر را احیا می کند. پیدا کردن معادلی برای این کلمه در زبان های اروپایی دشوار است شاید آنچه در تاویل لاتینی رواج دارد مناسب ترین ترجمه معادل آن باشد که به معنی «ادراك صبحدي معرفت آغازين» می باشد. (کوربن، ۱۳۸۲: ۶۶). سهورو دری لغت مکتب اشراق را به فیلسوفان ایران و یونان و مصر و بابل و هند باز میگرداند. زیرا این گروه در نظر وی ریشه های نخستین مکتب اشراقی اند. برای ما تقسیم مذهب اشراق به دو شاخه ای مهم امکان پذیر است. شاخه ای نخست در شرق و دیگری در غرب.

حکمت اشراق در شرق: این مکتب در وجود شهاب الدین مقتول نمایان شد. کسان بسیاری از مکتب شهاب الدین بهره ای علمی برداشت که از میان ایشان ملاصدرا ایشان شیرازی متوفی به سال ۱۶۴۰ م یا ۱۰۵۰ق را می توان ذکر کرد. اشراقی که فکر فلسفی ایرانی را در عصر او مجسم می سازد و نیز از استادان ملاصدرا یکی میرداماد (متوفی سال ۱۶۳۳ م یا ۱۰۴۱ق) و دیگری بهاء الدین عاملی (متوفی ۱۶۲۱ م - ۱۰۳۰ق) که از استادان بزرگ او در روزگار صفویه بوده اند باید یاد کرد. مکتب اشراق پس از سهورو دری در فارس ادامه یافت. ملاصدرا شارحان متعددی دارد که از میان ایشان حاج ملاهادی سبزواری متوفی (۱۸۷۸م) می باشد. مکتب اشراق پس از ملاصدرا ادامه می یابد و حاج ملا آقا دربندی و ملا نصر الدین از آن جمله اند.

حکمت اشراق در غرب: مکتب اشراق در غرب قبیل از سهورو دری ظهر کرد و در مذهب ابن میسره اندلسی که از ۸۸۳ تا ۹۳۱م در قرطبه میزیست مجسم گشت. مذهب وی تعلیمات اشراقی را با فلسفه ای انبار قلس در هم می آمیخت. چون تعالیم مکتب اشراق قرطبه انتشار یافت و اسکلولاستیک های مسیحی در غرب از آن متاثر شدند مانند تاراجر بیکن، دون اسکوت و رایموند لل اثر نظریه ای متفاوتیکی نور در کمدی الهی نیز

ظاهر می شود و بر این اساس خلقت عبارت از صدور نور الهی است. از پیروان مکتب اشراق در مغرب، می توان به ابن عربی و ابن سبعین صقلی(سیسیلی) اشاره نمود، ابن عربی بزرگترین نمایندهٔ مکتب شرق در اندلس به شمار می آمد یعنی همان مکتبی که ابن میسرو پی نهاد. گرد افکار ابن عربی مکتبی برپا گشت که پیرو تعالیم‌ش بودند و سیاری از صوفیان غرب و شرق از آن متاثر شدند و در این جنبش طریقی صوفیانه در شمال آفریقا نشات گرفت که همانند شاذلیه است و موسس آن ابوالحسن شاذلیه می باشد و آن طریقه ایست گرچه ظاهرا مستند به تعالیم تصوف اهل سنت بسان غزالی ولی در اصل بر تعالیم اشراقی مبتنی است. در مغرب کسان دیگری مثل ابن باجه که از طریقهٔ اشراق متاثر گشته اند سخن از اشراق فعال داشته و از سعادتمندانی که به حیات ازلی میرسند و نور می گردند گفتگو کرده است، باز در آن جا ابن طفیل را به سال ۵۸۱ ه ق - ۱۱۵۸ م وفات یافته می‌بینیم که در اندلس از مذهب اشراق متاثر شده است. (ابوریان، ۱۳۷۲: ۴۹).

به طور کلی میتوان گفت که جریان اشراقی یعنی جریان اشراقیان ایران که از اصلاح اساسی سهوروی در کتاب حکمه الاشراق با هدف تجدید حکت فرزانگان ایران باستان نشات گرفت با ادغام عرفان ابن عربی در الهیات شفا سهمی در ارائهٔ چهره‌ای ویژه به فلسفهٔ اسلام و ایرانی درطی سده‌های آتی خواهد داشت، اندیشمندانی در اینجا هستند که گرچه شیعی نیستند اما با آثار خود در تکوین این جریان نقشی ایفا کرده اند که در راس اشراقیان، شمس الدن شهرزوری می باشد . پس از ابن کمونه ، سعید بن منصور نیز فیلسوف بزرگ این دوره بوده است ، وی بر کتاب تلویحات شیخ شرح نوشته است. پس از وی نیز علامه قطب الدین شیرازی می باشد که شرحی بر کتاب حکمه الاشراق سهوروی نگاشته است. (کورین، ۱۳۸۲: ۴۶۴).

### حکمه الاشراق سهوروی

کتاب حکمه الاشراق چهارمین کتاب در اصول عقاید سهوروی و شاهکار اوست. این اثر که عناصر مختلف سنت اشراقی را ترکیب می کند در عرض چند ماه به سال ۵۸۲ ه ق - ۱۱۸۲ م. تالیف شد. این کتاب در حد خود یک شاهکار بی نظیر و بی مانند فکری به

شمار می آید زیرا او زبده و نخبه‌ی اصول و مسائل حکمت اشراقیان و فلسفه‌ی پارسیان را با ذکر منابع گردآورده است. حکمت شرقیان یعنی فلسفه‌ی عالی پارسیان، در دوران بعد از اسلام مدت شش قرن. در آن زمان توجه بیشتر عالمان اسلامی به فرهنگ سامی در بوته‌ی فراموشی و در سراشیب تباہی و نابودی افتاده بود، سه‌ورودی با گردآوردن آن در این کتاب زندگی نوینی به آن بخشید و روحی تازه در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی دمید. فلسفه‌ی پارسیان یا حکمت شرقیان فصلی از فرهنگ خالص ملی ایران است و نتیجه و ثمره‌ی ارزنده‌ی فکری آن از روح اندیشه و خرد ایرانیان اندیشمند ریشه گرفته است و در تاریخ بشری جلوه کرد و همواره بالیده است. از این روی وجود این فلسفه با زندگی و مرگ ملت ایرانی همراه و همگام می‌باشد. کتاب حکمه‌الاشراق یگانه کتاب مفصل در فلسفه‌ی اشراقی است و باید آن را «التعلیم الاول» نامید. سه‌ورودی خود در مورد وجه تسمیه‌ی کتاب می‌گوید که به دو علت ان را حکمت اشراق نامیده است، نخست آنکه این نوع از فلسفه بر پایه و شالوده‌ی اشراقیات نفسانی بنیاد گردیده است پس حکمت اشراقی است و دیگر اینکه این کتب فلسفی از آن شرقیان یعنی پارسیان می‌باشد، یا به سخن دیگر این مکتب فلسفی از آن حکماء و فیلسوفان سرزمین اشراق شمس و کشور دمیدن خورشید می‌باشد یعنی فلسفه‌ی شرقیان. (حقیقت، ۱۳۷۸: ۲۶۹). تعلیم فلسفی و حکمی که در این کتاب بحث شده است اساس پیشرفت‌های بعدی را در قلمرو عرفان اسلامی بنیان نهاد. فلسفه‌ی اشراق را میتوان به دو بخش تقسیم کرد: نخست شامل بحث فلسفه و منطق مشائی و دیگر موضوعات مربوط به آن که به نظر بسیاری اهمیتش کمتر از بخش دوم است. قسمت دوم شامل مصنفات اشراقی اوست که به زبان‌های مخصوص نوشته شده است و در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی بی نظیر است. سه‌ورودی در این کتاب تفسیری فلسفی از سفر روح به دست می‌دهد که آغازش تطهیر و تزکیه و پایانش اشراق است. این بخش از کتاب به هر حال استدلالی است، بسیاری از مسائل سال‌های سال فلسفه را به زبانی غیر از زبان مورد استفاده‌ی مشائیان بحث می‌کند. سه‌ورودی بخش دوم حکمه‌الاشراق را با وصفی از ماهیت بدیهی نور و طبقه‌بندی موجودات مختلف به اعتبار شفافیت آن‌ها و تقسیم نور به انواع مختلف و متعدد یعنی واجب و ممکن آغاز می‌کند. و در

حکمه الاشراق روال ثابتی ندارد زیرا از شاخ دیگر میپرد و موضوع واحدی را در چندین جا مطرح می کند مثلا انواع مختلف نور و روابط آن ها با یکدیگر اغلب در بسیاری از جاهای کتاب به تفصیل بررسی شده است. او بالاستفاده از چارچوبهای فلسفه ای اشراقی به بحث کیهان شناسی، مخصوصا حرکات اجرام سماوی، و نیز ادراک حسی و قوایی که روح انسانی را تشکیل می دهد می پردازد. در میان مهمترین موضوعات مورد بررسی در این بخش، معرفت شناسی اشراقی معروف به علم حضوری، تصفیه ای زهد و نفس و ریاضت می باشد. در اواخر این کتاب سه‌هودمودی خاطر نشان می کند که دریافت کننده ای این علم شدن زهدوتمسک میطلبید. (رضوی، ۱۳۸۲: ۱۳). محتویات کتاب آنچنان که خور سه‌هودمودی می گوید به ذوق باز میگرددند نه به استدلال زیرا وی آنچه در عالم ربویت به عیان دیده ثبت می کند و مندرجات کتاب محل نزاع و مبنی بر حجتهاي منطقی نمی باشد بلکه قضایای آن کشفی و ذوقی اند که اثبات آن ها را همان کشف و ذوق بر عهده دارد و پذیرش آن ها میسر نمی شود مگر پس از تحمل رنج و تجربه ای شخصی. کتاب دو قسمت را شامل می شود نخست درباره ای ضوابط فکر در منطق میباشد که خود به سه بخش تقسیم می شود: ۱- معارف و تعریف، ۲- حجتها و مبادی آن ها، ۳- چگونگی حل مغایله ها. هریک از مقاله ای اول و دوم به هفت ضابطه تقسیم می شود. مقاله ای دوم در نور و حقیقت آن و نور الانوار و آنچه از آن صادر می شود، و مقاله ای سوم در کیفیت فعل نور الانوار و انوار قاهره و در تکمیل گفتار به بحث از حرکات علوی و مقاله ای چهارم در تقسیم بزرخ ها و هیئت ها و ترکیب ها می باشد و مقاله ای پنجم در معاد و نبوت ها و خواب ها است. (ابوریان، ۱۳۷۲: ۱۲۲). تالیفات سه‌هودمودی اصول عقاید و منبع مکتب اشراق را تشکیل داد و حکیمان متاخر پیوسته تفسیرها و حواشی بر آن تالیفات نوشته اند. از مهمترین شروح حکمه الاشراق یکی آن است که شهرزوری، شاگرد و همکار سه‌هودمودی نوشته است و مهمترین شرح شناخته شده را قطب الدین شیرزای نوشته که از شاگردان مشهور خواجه نصیر بود. از این دو شرح که در قرن هفتم نوشته شده است شرح علامه، قرن ها به عنوان شرح رسمی متن مورد مطالعه بوده است. چاپ سنگی قدیم حکمه الاشراق که بعضی مدارس قدیمه از زمان

انتشار آن در دوره‌ی قاجاریه تدریس می‌شود و این شرح و نیز حاشیه ملاصدرا را که سه قرن دیرتر نوشته شده در حاشیه قرار دارد.(نصر، ۱۳۵۲: ۹۴).

### شرح حکمه الاشراق قطب الدین شیرازی

این کتاب که شرحی است بر حکمه الاشراق سهوردی از جمله کتب حکمی است که در میان مشتاقان فلسفه‌ی اشراق شهرت زیاد یافته است. شرح حکمه الاشراق در طهران در سال ۱۳۱۵ هـ ق به چاپ رسید، کتابیست درسی که در میان عشاق فلسفه مشهور است. استادان حکمت اشراق بر آن شروح و حواشی به عربی و فارسی نگاشته اند. مشهورترین تعلیقات کتاب، حاشیه‌ی صدر المتألهین شیرازی می‌باشد که در کنار صفحات آن چاپ شده است. قطب الدین در مطالب فلسفی به خوبی تحقیق کرده است، در مباحث خیر و شر، در مسئله‌ی الشرور اعلام(چیزها و حالت‌های بد به منزله‌ی عدم هستند) که بدیهی پنداشته اند اقامه‌ی برهان کرده است. شرح حکمه الاشراق را مصنف به جمال الدین علی بن محمد الدستجردانی اهداء نموده است – از مقدمه‌ی کتاب به دست می‌آید که پیش از مصنف کسی آن را شرح ننموده است. ولی در کتب فلسفه بیان شده است که نخستین شرح را شهرزری صاحب الشجره الالهیه نوشته است و بیشتر مطالب علامه از آن اقتباس شده است.(شیرازی، ۱۳۶۵: ۶۱). شرح حکمه الاشراق به عربی و ترجمه‌ی لفظ به لفظ از حکمه الاشراق سهوردی می‌باشد. ولی این شرح را در رجب سال ۶۹۴ ق به پایان برد. چندین نسخه از آن در ترکیه دیده و معروفی شده است. قطب الدین در تالیف این شرح از شرح حکمه الاشراق شهرزوری بهره گرفته است و لی به آن اشاره نکرده است. شاید نیازی ندیده چون آن شرح مشهور بوده است و قطب الدین این عادت را داشته که از مولفین مشهور و معروف یاد نمیکرده است. قطب الدین شیرازی در شرح حکمه الاشراق احیاناً تحت تاثیر ابن کمونه بوده و از برخی تحقیقات او بهره گرفته است.(دینانی، ۱۳۷۶: ۳۹). در این شرح علامه عقاید سهوردی را در باب اشراق به شایسته ترین وجهی به زبان ساده بیان کرده است.

در شرح حکمه الاشراق سهوردی که معرف دیدگاه‌های فلسفی و اندیشه‌های سیاسی وی میباشد علامه به شرح فلسفه‌ی اشراق می‌پردازد و از این طریق وی بیشترین

تأثیرات را پذیرا می شود.(یوسفی راد،۱۳۸۶:۲۳). هانری کورین در کتاب «مرد بزرگ جهان شیعه» جائیکه از زبان حکیم بزرگ ملاصدرای شیرازی شرح حال و افکار فلسفی و حکمی سهورودی را بیان می کند معتقد است که دیگر از کسانیکه نظریه‌ی سهورودی را راجع به اشراق شکافت و در دسترس مردم قرارداد قطب الدین شیرازی است، که شاگرد دو نفر از دانشمندان بنام، یکی خواجه نصیر الدین طوسی و دیگری صدر الدین قونوی، شخص اخیر بزرگترین مفسر نظریه‌ی عرفانی ابن‌العربی است.

نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه‌های دنیا موجود می باشد از جمله نسخه ای در کتاب خانه‌ی ملی پاریس، جزء کاتالوگ کتب خطی عربی به شماره‌ی ۲۳۴۹ موجود است که تاریخ کتابت آن به سال ۷۵۰ هجری قمری می باشد و دارای ۲۵۰ برگ و هر صفحه هفده سطر می باشد. نسخه‌ی دیگری نیز در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی می باشد.(میر،۱۳۳۶:۷۸). شادروان مینوی از شرح حکمه‌اشراق چند نسخه دیده بوده است که یکی از آن‌ها در کتابخانه‌ی حسن چلی در بورسه به شماره‌ی ۶۵۰ که در زمان حیات مولف و از روی خط خود او کتابت شده است. نسخه‌ی دیگر این کتاب که آقای مینوی به آن اشاره می کند در کتابخانه‌ی راشد افندی در قیصریه مضمبوط است به کتابت ادريس بن حسام الدین البدلیسی و نسخه‌ای هم در کتاب خانه‌ی لاله‌لی ترکیه مضمبوط میباشد.(مینوی،۱۳۴۸:۱۹۱).

به جهت آشنایی با طرز نویسندگی علامه و اهمیت موضوع و شناساندن حکمت اشراق قسمتهایی از آن را در اینجا می‌آوریم که البته این مطالب ترجمه از متن عربی شرح علامه می‌باشد.

«بار خدای‌اشراق راه توست ، شوق ها و عشق ها رهبر توست ، توئی خدای سر آغاز هستی ما و مائیم بنده‌ی تو ، ای پاینده‌ی بالذات ترا خواهیم و برای تو نماز گذاریم... اما بعد-نیازمندترین آفریده‌ها و بندگان خدا محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی گوید که این کتابیست مختصر و کوتاه بنام حکمت اشراق تالیف شیخ فاضل عالم کامل مظہر حقایق و مبدع دقایق شهاب المله و الدین پادشاه حکمت متالهین پیشوای کاشفین ابوالفتح عمر بن محمد سهورودی که نفس وی از الودگی‌ها پاک باد. اگرچه حجم آن کم و لی حاوی دانش بسیار است، نام آن بس بزرگ، شوکت و مقامش بس والاست.

مشتمل است بر براهین واضحه تا آن جا که در زمین پهناور کتابی بهتر و شریفتر و نفیس تر از این در بخش الهیات و راه و روش رسیدن بحق وجود ندارد. این کتاب شامل حکمه اشراق و متنضم اعتقدات حضرت شیخ اشراق میباشد و مستند و اعتماد وی است و خلاصه ایست از مسائل حکمی که بنزد شیخ محقق شده است و بدان گرویده است. یعنی آن مباحث و مطالعی که پاک از شبیه و مبرای از شکوک است. خلاصه ایست از مسائله ذوقی وی که در سیر و سلوک راه راست و پیوند بانوار مجرد او را حاصل شده است و بواسطه‌ی همین دانش به مقام جبروتی خدا رسیده است و بدین سبب است که در بسیاری از کتب و رسائل فلسفی از مباحث آن ستایش کرده است. بلکه در موارد بیشمار مشکلات و مسائل فلسفی را باو احاله کرده است. زیرا در این کتاب یک سو شامل مهمترین و سودمندترین مسائل حکمت بحث می‌کند و از سوی دیگر مشتمل است بر والاترین و روشن‌ترین مسائل حکمت ذوقی، چه آن که شیخ اشراق در هر دو بخش حکمت ذوقی و بحثی سر آمد دانایان زمان خود می‌بود» (شیرازی، ۱۳۱۵).

.۳-۵

همانطور که در اینجا از متن فهمیده می‌شود سه‌پروردی در کتاب خود هم مباحث اشراقی را آورده است و هم مباحث مشائی را و علامه این مطلب را به وضوح بیان داشته است. همانطور که خود علامه نیز در راه آشتنی دادن این دو مکتب تلاش نمود.

در جای دیگر این شرح قطب الدین بیان می‌کند که «...و من تنها به گشودن مشکلات و روشن کردن الفاظ نارسای ان اکتفا کردم و بر ایضاح وباز نمودن معانی باریک و دقیق آن بسنده کردم. تراکیب آن باز نمودم، مبنی آن را منقح کردم. در تقریر قواعد و تحریر مشکلات و تفسیر مقاصد و تکثیر فوائد و بسط موجزات و گشایش معماها کوشیدم، و مراسلات آن را مقید کردم یعنی آنچه را بدون مأخذ گفته است و نام اعلام آن را نبرده است و مأخذ آن را بیاوردم و مجملات آن مفصل کردم در حالی که اکثر همان توضیحات و مطالعی که در مقام ایضاح آن بیاوردم از سخنان وی و از کتب و رسائل دیگر کشیده گرفتم، کوشش کردم عین الفاظ و عبارات آن‌ها را بیاورم، از این جهت این کار را کردم که مبادا روزگار و حوادث ایام آن‌ها را دگرگون و تباہ کند... در حالی که واجبات و فرائض بسیاری بر من ود که باید انجام دهم و تفریط‌هایی در برابر خدا

کرده بودم که بایستی تلافی می کردم، نه تدریسی را بر عهده گرفتم و نه تصرف در تالفی را متعهد شدم زیرا شرح مشکلات و و بیان معضلات و استخراج علوم و ضایع و محقق کردن آنچه محقق می گردد از مباحثات بدون تردید نیازمند به آزاد شدن هرچه بیشتر عقل است و افزایش قدرت تمییز ذهن و صافی شدن فکر و دقت نظر و خارج شدن از شائیه های حسی و جدا شدن از وسوسه های روزمره و همه ای این ها وابسته به امنیت و آرامش است که آن وابسته به عدل سلطان است.» و در آخر علامه بیان می دارد که «و چون بدیدم و دریافتم که حضرتش شیفتہ ای دانش و حکمت است و حکمت بزرگترین هدیه ایست که وی پذیرای آن است بر آن شدم که شرحی بر حکمت اشراق برنگارم و نام وی را سرلوحه ای آن بیاورم، باشد که روزگاران دراز نامیش بماند و بر آن شدم که آن را به آستان فرشته ای آشیانش به عنوان هدیه و پیشکش برم» (شیرازی، ۱۳۱۵: ۸۷).

گرچه بسیاری معتقد هستند که شرح علامه شرح کلمه به کلمه ای شهرزوری می باشد اما شرح علامه کاملا با شرح شهرزری که به روش قال اقوال است متفاوت می باشد علامه شرح خود را با ذکر متن آورده است و نکات مشکل و ابهام آن را همانطور که خود قطب الدین هم بیان می کند، به تفصیل روشن کرده است. شرح قطب الدین به علت ارجحیت سبب شده است که نسخه ای شهرزوری بسیار کمیاب باشد. حتی توضیحات علامه به طوری مطبوع علمای بعد از او شده است که چاپ آن را همراه با چاپ اصل کتاب ضروری دانسته اند و هیچ گاه متن حکمه الاشراق بدون شرح علامه نوشته و خوانده نشده است (میر، ۱۳۳۶: ۸۵). اما نباید پنداشت که شهرزوری هیچ تاثیری بر علامه نداشته است بلکه تاثیر روش وی بر علامه مشهود است. ضیاء الدین در مقدمه ایی که بر کنز الحکمه نگاشته اشاره کرده است که قطب الدین در شرح خود از شهرزوری متاثر بوده است و تاثیر مفاهیم و منابع ذکر شده در شجره الپهیه بر دیگر اثر علامه، دره اللاج نیز مشهود میباشد (شهرزوری، ۱۳۷۲: ۵۶).

همانطور که در بالا هم ذکر کردیم علامه خود در مقدمه شرح حکمه الاشراق بیان داشت که بسیاری از مبانی کتاب را باز نموده است و بسیاری از مشکلات آن را تحریر، و معماهای آن را گشوده است. پس بنابراین علامه صرفا به شیوه ای قال اقوال سخن

نرانده است بلکه در جاهایی که نیاز بوده است مشکلات آن را حل نموده و به روشن کردن الفاظ نارسای شیخ اشراق پرداخته و حتی در بعضی مباحث گاهها به رد نظریه‌ی سهوردی نیز پرداخته است. در اینجا لزومی به بیان نکته به نکته‌های مباحث علامه نمی‌باشد بلکه ما در این قسمت من باب نمونه به بررسی چندی از اندیشه‌های شیخ اشراق می‌پردازیم که قطب الدین شیرازی برای فهم بهتر مطالب آن را شرح و توضیح داده و از ان رفع نقص کرده است:

-علت و معلول؛ در جواب این سوال که آیا جایز است شیء بسیط را علتی که مرکب از اجزاء است باشد؟ آن را بسیاری از فاضلان جایز دانسته‌اند. ولی در واقع محل و ممتنع بودن آن است، چنانکه برخی از محققان استدلال بر محل بودن آن کرده و گفته‌اند: صدور بسیط از مرکب جایز نیست. برای اینکه اگر یکی از اجزاء آن به سبب علیت برطرف گردد، استدلال معلول به باقی امکان پذیر نیست و اگر در برخی از اجزای معلول دارای تاثیر باشد، نه در تمامش چون خلاف فرض است. در این صورت معلول مرکب است نه بسیط و اگر نه از آن علت در چیزی از آن (معلول) تاثیری نباشد. ازین امر لازم می‌آید که علت حادث مرکب باشد و گرنه باید صدور حادث در وقتی غیر وقت دیگر ترجیحی بدون ترجیح دهنده باشد، پس اگر بسیط باشد به واسطه‌ی حدوثش علتش لازم می‌آید و به واسطه‌ی بساطتش، سیاست آن لازم آمده و تسلسل ممتنع لازم نمی‌آید چون ترکیب آن از دو امر قدیم. حادث جایز است از این امر لازم می‌آید که هر حادثی مرکب باشد و گرنه علتش بسیط خواهد بود. و هر بسیطی قدیم است و از آن قدیم و دیرینگی نفس لازم می‌آید. قطب الدین بر این امر اعتراض نموده است و گفته آنچه بیان داشته از جهت تفصیل و اجمال مردود و معارض و مخالف است. اول آنکه: بر تقدیر اینکه یکی از اجزای آن به سبب علیت بر طرف گردد جایز است که وی را در تمام معلول تاثیر باشد و از این امر خلاف فرض شده لازم نمی‌آید. چون فرض شده عدم برطرف شدن آن بواسطه‌ی تاثیرات است نه نفس تاثیر- بلکه جایز است که تاثیرش در آن موقوف به غیر آن باشد. دوم آنکه: اگر آنچه بیان داشته درست باشد تسلسل ممتنع

لازم می آید برای اینکه جزء صوری از هر حادثی مرکب حادث است چون آن بالفعل همراه است، پس اگر آن بسیط باشد این همان مطلوب است و اگر مرکب باشد دوباره سخن بازگردانده می شود. و به واسطه‌ی بی پایان نبودنش تسلسل پیدا نمی کند بلکه منتهی به چیزی می گردد که بسیط است. از بساطت آن بساطت علتش و از حدوث آن علتش لازم آمده و در نتیجه تسلسل ممتنع لازم می آید (خواجوی، ۱۳۸۴: ۲۲۴). در اینجا همانطور که ملاحظه کردیم عالمه سخن را در این باب بسط داده و آراء و خالف بسیاری از فاضلان را ذکر کرده است و با براهینی متفق آن‌ها را بیان کرده است.

- توهمندی: سهوردی راجع به مساله‌ی جسم در بسیاری از آثار خود اعم از عربی و فارسی سخن گفته است و حقیقت آن‌ها را مورد بررسی قرار داده است. با این همه سخن سهوردی در بسیاری از آثارش با آنچه در برخی آثار دیگر ش ابراز داشته است ناسازگار به نظر میرسد. این فیلسفه در کتاب تلویحات خود حقیقت جسم را مرکب از جوهر و عرض دانسته است و جوهر جسم را نیز جز هیولا به شمار نیاورده است. ولی این فیلسوف در کتاب حکمه الاشراق راجع به حقیقت جسم عبارتی اورده است که با آنچه در التلویحات ذکر کرده است ناسازگار به نظر می‌رسد. ولی در حکمه الاشراق جسم را مجرد مقدار دانسته و مقدار را نیز جوهر بسیط به شمار آورده است. در واقع سهوردی حقیقت جسم را چیزی جز مجرد مقدار نمی‌داند. ولی بر این عقیده است که وقتی این مقدار به عوارض خود منسوب می‌گردد هیولی نامیده می‌شود و هیولاًی دیگر جز این در جهان موجود نمی‌باشد. قطب الدین شیرازی به این ناسازگاری که در دو سخن سهوردی آمده پی برده و با کوشش فراوان در مقام رفع آن برآمده. ولی بیان می‌دارد که اگرچه میان دو عبارت سهوردی در کتاب التلویحات و حکمه الاشراق یک نوع تناقض و ناسازگاری در ظاهر به نظر می‌رسد ولی در واقع و نفس الامر تناقض و ناسازگاری در میان آن‌ها نیست، شارح بزرگوار بر این عقیده است که منشاء توهمندی در این باب اشتراک در دو لفظ است. به این ترتیب اگر کسی بین معنی جسم تناقض در این التلویحات آمده و جسم مقداری که در حکمه الاشراق مشاهده می‌شود و مقدار که در التلویحات آمده و جسم مقداری که در حکمه الاشراق مشاهده می‌شود تفاوت قائل گردد، هرگونه تفاوت از میان خواهد رفت، زیرا اگر یک جسم نرم و قابل انعطافی را مانند یک قطعه مو می‌نماییم به آسانی در می‌یابیم که در این جسم

دو مقدار قابل مشاهده است. نخست مقداری را میتوان یافت که همواره ثابت بوده و با تغییر اشکال آن نه کم می گردد نه زیاد، این مقدار که مجموع آن به شمار میآید در اصطلاح سهوردی جوهر نام دارد. نوع دوم از مقدار که در جسم مذبور یافت می شود مقدار های گوناگونی را باید نام برد که در آن به شکل های مختلف قابل مشاهده است، این تعدادها عرض هایی هستند که بر مقدار جوهر اول عارض گشته و در آن موجود می باشند. سهوردی در التلویحات خود مجموع این دو نوع مقدار را به حسب اصطلاح خویش جسم نامیده است، مقدار جوهری جسم را نیز طبق همین اصطلاح هیولی نام گذاشته است ولی این فیلسوف در کتاب حکمه الاشراق اصطلاح دیگری را به کار برده ایت و حقیقت جسم را جز مقدار بسیط و ثابت جوهری چیز دیگری ندانسته است. بسیار روشن است که این مقدار نسبت به انواع دیگر در نظر سهوردی هیولی خوانده می شود. این بود خلاصه ایی از آنچه علامه در جهت رفع تناقض از کلام سهوردی ابراز داشته است ولی صدر المتألهین در تعلیقات خود نتیجه و راه حل علامه را نپذیرفته و عبارت این فیلسوف را در کتاب التلویحات به معنی دیگری حمل کرده است. ولی اگر کسی همه ای عبارات سهوردی را راجع به حقیقت جسم در آثار متعددش مورد بررسی قرار دهد سخن قطب الدین را در مورد جمع و توجیه دو عبارت موجود در دو کتاب را دور از صواب نمی داند. (دینانی، ۱۳۷۶: ۲۳۱). در این مبحث هم همانطور که ملاحظه کردیم علامه تنهایه شرح سخن سهوردی، بی تفاوت از این تناقض نمی پردازد بلکه در صدد رفع این تناقض برمی آید.

حکمه الاشراق اثری عرفانی یا باطنی است سهوردی گاه چنان می نوشت که گویی نظامی عرفانی تاسیس کرده است، چنین نظامی دوام نیاورد و تقریبا هیچ اثری از این جنبه از تفکر سهوردی در آثار قطب الدین دیده نمی شود مگر نوعی احتیاط در بحث پیرامون مسائل جدال برانگیز، به همین سبب قطب الدین شیوه‌ی رمزی سهوردی در نور را رها کرد-جز در مضامین شعری همچون ادعیه -چراکه این شیوه دیگر برای مقاصد تربیتی جمعی از عرفا به کار نمی آمد دیگر اینکه بصیرت عرفانی اصلی بود که سهوردی در بعضی دیدگاه‌ها ای فلسفی خود مستقیما به آن تکیه می کرد. در آثار قطب الدین حکمه الاشراق مجموعه ایی از دلایل و عقاید فلسفی تلقی می شود که به

تحلیل و تفسیر و انتقاد عقلی می پردازد گرچه از نظر قطب الدین شهود عرفانی منبع اصلی بصیرت فلسفی است، او در کتاب دره التاج خود بر این مطلب تکیه نمی کند. دلایل عقلی استقلال دارند، همچنان که در حکمه الاشراق تا حد زیادی چنین بودند. حکمت اشراقی هنگامیکه در قالب مبانی فلسفه‌ی مشاء ریخته شد بر سه موضوع اصلی موثر افتاد. موضوع نخست وجود شناسی بود، سهروردی اعتباری بودن وجود را اثبات می کند و قطب الدین آن را پذیرفت، دوم آنکه سهروردی چون برای صور جوهری اجسام و ماهیات جز اعتبار عقلی همه چیز را انکار می کند، بنیاد علم را سست می سازد بدی ترتیب قطب الدین غلاقه مند بود که تعریفی مجدد از اساس نظم در جهان به دست دهد و اعتبار کلیات را مبرهن سازد. او عقیده ایی متعادلتر در باب واقعیت صور را از مشائیان اخذ کرد. عقیده ایی که تا حدی واقعیت داشتن صور جسمانی را جایز مید است. او در ماهیت شالوده‌ی این موضوع را در سلسله‌ی عرضی عقول مجرد بنیان نهاد. سومین بعد عرفانی حکمه الاشراق چیزی است که می توان آن را تحلیل عرفانی خواند از قبیل قلمرو رویاها و روئیتها، رموز نور که جدا از مضمون فلسفی آنها مورد ملاحظه قرار می گیرد و غیره. سهروردی به منظور بنیان نهادن اساسی برای حقیقت این عالم تجربی، عالم صور قائم به ذات را فرض می کند. قطب الدین این تصور را به گونه ایی قابل ملاحظه اصلاح می کند و از آن نه تنها برای تقویت تجربه‌ی عرفانی و دینی بلکه برای بحث در خصوص بعضی از مسائلی که سهروردی در نظریه‌ی حضوری ابصار و علم مطرح کرده نیز بهره می جوید. (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۲۰). شرح حکمه الاشراق مورد توجه ملا صدرای شیرازی نیز قرار گرفته، وی حاشیه‌ای بر کلمه الاشراق نوشته است. لحن گفتار قطب الدین در مقدمه شرح کلمه الاشراق نشان دهنده دلبستگی عمیق او به حکمت اشراق و کتاب حکمه الاشراق است. وی می گوید کتاب حکمه الاشراق کم حجم اما سرشار از علم است و عنوان می کند که تا آنجا که اطلاع دارد در نمط الهی و نهنج سلوکی کتابی شریف تر، بزرگ تر و گرانبهادر از آن نیست. وی این کتاب را متبرّز در دو حکمت می خواند چرا که معتقد است که حکمت بحیه و حکمت ذوقیه هر دو با بالاترین پایه‌های خود در این کتاب آورده شده اند. سرانجام وی با بیانی شاعرانه شرح

خود بر حکمه الاشراق را از نسیم سحر گواراتر و از راز و نیاز عاشق و معشوق شیرین تر توصیف می کند.

### مشرب فکری علامه

برای آشنایی با مشرب فکری قطب الدین شیرازی ابتدا باید این مسئله را توضیح بدهیم که آشنایی علامه با این سه اندیشه از کجا و تا چه حدی بوده است بنابر این ما در اینجا تصمیم گرفتیم که قبل از هر چیز نحوه ارتباط علامه را با این سه مکتب بیان کرده و سپس به بررسی نقش علامه در آشتی دادن این سه پردازیم:

**قطب الدین شیرازی و ابن عربی:** بیان وسعت تاثیر ابن عربی بر حیات تصوف ممکن نیست و تنها این را میتوان گفت که پس از وی عملا هیچ گاه نظریه و اعتقادی از تصوف عرضه نشده است که به طریقی تحت تاثیر نوشته های آن عارف بزرگ آندلسی نباشد . حتی در آن صورت نیزکه مکتب هایی از تصوف با بعضی نظریات وی موافق نبوده اند آثار اوی بلافصله در سراسر جهان اسلامی انتشار یافت . تالیفات نثری وی مورد مطالعه و تحصیل علاقه مندان به تصوف قرار گرفت و اشعارش را در خانقاہ ها و فرقه های گوناگون تصوف در مجالس سمع میخوانندند(نصر، ۱۳۵۲: ۱۴۴). ظاهرا تعلیمات ابن عربی در زمان حیات او بازتاب گسترده ایی در میان اهل قلم آن روزگار نداشته است پس از مرگ او ،در اثر ترویج و تبلیغ صدر الدین قونوی و شاگردان او بود که واکنش ها پیدا شد.(ابن عربی، ۱۳۸۵: ۳۹). دوران تحصیل قطب الدین شیرازی نزد صدر الدین قونوی این احتمال را به نظر میساند که نوشته های ابن عربی بر او تاثیر داشته است اما در این باره نظرات متفاوت میباشد . والبریج در کتاب خود بیان میدارد که قراین تاریخی در خصوص میزان اطلاع قطب الدین شیرازی از اندیشه های ابن عربی ابهام آمیز است وی بیان میدارد که قطب الدین در دره التاج خود میگرید که مجموعه احادیث موثق ابن اثیر را همراه با علوم شریعت ، طریقت و حقیقت زیر نظر قونوی خوانده است و هیچ ذکری از ابن عربی نمیکند به گفته ی ابوالعلاء عفیفی ، قطب الدین از جمله کسانی بود که در روزگاری که این موضوع مذهب ابن عربی در میان متفکران اسلام مورد بحث و نزاع بود در دفاع از مذهب وی مطالبی نوشته است . بررسی دقیق تر در باب تاثیر

معتقدات ابن عربی که با ذکر نقل قولی از گفته ها یا زبان خاص او همراه نباشد به غایت دشوار است. نخست آنکه اطلاع ما از دیدگاه های ابن عربی سطحی است به جز در مواردی که در فصوص الحكم آمده است در ثانی قطب الدين در باب مضامین عالی عرفانی اساسا سکوت اختیار میکند. هرچند بدیهی است که هر تأثیری بر قطب الدين از سوی ابن عربی در نهایت امری ثانوی است پیداست که روش قطب الدين عمدتا از سهور دری مبتنی بر شهود عینی اشیاء بود. سهور دری نماینده ی برجسته ی فلسفه ی اصالت ماهیت بود و ابن عربی اصل وحدت وجود را شرح و بسط داد. عقیده ی سهور دری مبتنی بر تشخیص عینی اشیاء بود، از آن جا که عقیده ی ابن عربی از تداوم ذات اشیاء حکایت داشت، با نظر سهور دری و از این رو با نظر قطب الدين در تضاد بود هرچند برخی گفته اند که این دو عقیده به اثبات نرسیده است بین سان والبریج معتقد است که نمیتوان ادعا کرد که علامه به منزله ی حلقه ی اتصالی بین ابن عربی و سنت متاخر در اسلام بوده است (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۷۱). اما سید حسین نصر معتقد است که صدر الدين استاد قطب الدين شیرازی بوده است، همچنین وی با خواجه نصیر الدين طوسی استاد قطب الدين درباره ی مسائل فلسفه ی اولی مکاتباتی داشته است و شارحان نامداری که از شاگردان ابن عربی بوده اند، همه در واقع به تدریج معتقدات ابن عربی را وارد عالم معنوی مذهب تشیع کردند و در صورتبندی حکمای متاخر تر ایران همچون ملاصدرا تاثیر فراوان داشته است. چنانکه معلوم است ملاصدرا به تعلیمات استاد مرسیه اعتماد و اتکای تام داشته است (نصر، ۱۳۵۲: ۱۴۴). به لحاظ کیفیت آشنایی قطب الدين با عرفان وضعیت تا حدی روشن تر است. قطب الدين با برخی از عرفای بنام دیدار داشته و از محضر آنان سود جسته و با آنان به گفتگو نشسته است. از آن جمله می توان به دیدار وی با جلال الدين مولوی شاعر و عارف نامدار جهان اسلام اشاره نمود. شخصیت دیگری که در این باره حائز اهمیت است، صدر الدين قونوی می باشد. قطب الدين نزد قونوی هم طریقت عرفانی را فراگرفت و هم علم شریعت مثل تفسیر قرآن و علم حدیث را آموخت. بررسی درباره ارتباط بین قطب الدين و قونوی برای درک ابعاد گوناگون زندگی عقلی - عرفانی قطب الدين نقش مهمی دارد به خصوص با توجه به اینکه از یک سو قونوی شارح عرفان مکتب ابن عربی بوده، که خود تأثیرگذارترین و

مهمترین مکتب عرفانی جهان اسلام به شمار می‌رود، و از سوی دیر قونوی با اندیشه‌های مکاتب گوناگون فلسفی نیز آشنایی داشته و علی‌الظاهر با خواجه نصیر، استاد قطب الدین، نیز راجع به برخی مسائل حکمی مکاتباتی داشته استبه نظر میرسد با توجه به اینکه صدرالدین از طرفی شاگرد ابن عربی و از طرفی دیگر استاد قطب الدین شیرازی بوده است حلقه‌ی اتصال اندیشه‌ها از ابن عربی به شاگرد خویش قطب الدین شیرازی بوده است و علامه از ابن عربی بی تاثیر نبوده است.

**قطب الدین و مشاء :** سرآغاز آشنایی قطب الدین با فلسفه ابن سینا و حکمت مشاء را باید در حرفه پدر وی و آموزش این حرفه به او جست. پدر قطب الدین که خود پژوهشی حاذق بود از اوان کودکی این حرف را به وی آموزش داد. تا آنجا که قطب الدین از سن ده سالگی شروع به طبابت کرد. پس از مرگ پدرش، شغل پژوهشی وی در بیمارستان مظفریه را بر عهده گرفت. وی ده سال در این سمت باقی ماند اما در این مدت نیز از تحصیل علم و بالاخص پژوهشی بازنماید. ابتدا نزد عمومیش کمال الدین ابوالخیر کازرونی "قانون" ابن سینا را خواند. سپس از محضر دانشمندان دیگری از جمله شرف الدین زکی بوشکانی بهره جست و از این رهگذر با برخی از شرح‌های نوشته شده بر قانون ابن سینا از جمله شرح فخر رازی آشنا شد. همین آشنایی باعث شد تا وی به شرح‌های فخر رازی بر "اشارات و تنبیهات" و "عيون الحكمه" ابن سینا نیز توجه کند. در این جا بود که قطب الدین که به لحاظ پژوهشی سخت شیفته و تحت تأثیر ابن سینا قرار گرفته بود، به لحاظ مباحث فلسفی نیز به شدت تشنه کسب ادراکی عمیق از دیدگاه‌های فلسفی ابن سینا گردید. اما از آنجا که در شیراز کسی را نمی‌یافت که بتواند پاسخ‌گویی سؤالات بی شمار او باشد و نکات غامض پژوهشی و فلسفی آثار ابن سینا را بر او بگشاید، حرفه پژوهشی اش را با همه علاقه‌ای که به آن داشت رها کرد و زادگاهش شیراز را به قصد تلمذ از خواجه نصیر الدین طوسی در مراغه ترک نمود. وی در حالی که جوانی حدوداً بیست و شش ساله بود نزد خواجه نصیر که بزرگ ترین مرجع فلسفه ابن سینا

در آن روزگار به شما می آمد به تحصیل فلسفه و سایر علوم پرداخت (بکار، ۱۳۸۱: ۲۸۰).

اثر قطب الدین شیرازی که در فضای فکری فلسفه ابن سینا نگاشته شده، "دره التاج الغره الدجاج" است. قطب الدین در این اثر از شاخه های گوناگون علم و حکمت همانطور که بیان کردیم سخن راند.

باتوجه به آنچه گفته شد، اگر چه قطب الدین را نمی توان همچون خواجه نصیر الدین طووسی احیاء کننده حکمت سینوی دانست با این حال علامه به سبب علاقه‌ی بسیار زیادش به ابن سینا و شرح‌های مهمی که بر آثار فلسفی او نگاشته در احیای فلسفه‌ی ابن سینا سهم داشت.(بکار، ۱۳۸۱: ۲۸۰). اما تلاش‌های فکری او در مطالعه و نگارش شرح بر آثار فلسفی ابن سینا از یک سو مورد استفاده کسانی همچون قطب الدین رازی به جهت تحلیل عمیق و نقادانه فلسفه و آثار ابن سینا و شروح آن بود و از سوی دیگر از عناصر فکری تأثیرگذار در احیای فلسفه و شکل گیری رویکردهای جدید فلسفی در ایران عهد صفوی قرار گرفت

**علامه و اشراق:** سرآغاز آشنایی قطب الدین با حکمت اشراق نیز به پدرسش بازمی‌گردد، اما نه به لحاظ حرفه پژوهشکی پدر بلکه به لحاظ ذوق و علاقه مرید شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی به شمار می‌آمد. این سهروردی، مولف رساله معروف عرفانی عوارف المعارف و علی الظاهر برادرزاده موسس حکمت اشراق یعنی شهاب الدین ابوالفتوح پھی بن حبیش سهروردی بود. بنابراین قطب الدین از همان دوران کودکی با عرف و حکماء اشراقی آشنایی داشته است.

با این حال به لحاظ تاریخی هنوز چندان روش نیست که وی تعالیم مکتب اشراق از نزد چه کسانی فرا گرفته است.

یکی از احتمالات مطرح شده در این باره این است که قطب الدین نزدیک یا چند تن از شاگردان شیخ اشراق تلمذ نموده است. این شاگردان تعالیم سهروردی را پس از کشته شدن او به طور مخفیانه رواج می دادند.(بکار، ۱۳۸۱: ۲۸۸). این منابع بر این باوند که علامه پیش از آنکه مراغه را ترک کند با تعالیم سهروردی آشنایی داشته است. اگر این

ادعا درست باشد، به احتمال زیاد خود قطب الدین سهوردی را به خواجه نصیر معرفی کرده است. (بکار، ۱۳۸۱: ۲۸۹).

مهم ترین اثری که قطب الدین در فضای حکمت اشرافی نگاشته، شرح وی بر کتاب "حکمه الشراق" سهوردی است. پیش از قطب الدین، یکی از مدیران سهوردی به نام شهرزوری شرحی بر حکمه الاشراف نوشته بود، اما شرح قطب الدین همواره شرح شهرزوری را تحت الشعاع خود قرار داده است و تاکنون نیز مهم ترین شرح بر حکمه الاشراف قلمداد می شود. اهمیت این شرح تا بدان جا است که بر مبنای همین شرح، قطب الدین برجسته ترین نماینده مکتب اشراق پس از سهوردی، و بزرگ ترین شارح وی دانسته می شود.

دو مکتب فلسفه‌ی کهن شمرده می شوند که عبارتند از کلام و مشائی که از فلسفه‌ی ارسطو ریشه گرفته است و بر آن است که دانش یا بهتر بگوییم خرد برای یافتن حقیقت تنها معیار است. برای بیان کلام دیگر تعییر و بیانی ضروری نیست. زیرا در صراط مستقیم اسلام قرار داشت و آغاز آن با اشعاری بود با ظهور جانشینان اشعری مانند ابوبکر باقلانی (متوفی ۴۳هـ/۱۰۱۳ق) کلام فلسفه راست دینی سنی پدید آمد که حکومت به ویژه حکومت سلجوقیان از آن پشتیبانی می کرد مکتب مشائی آشکارا میراث یونانیان کهن بود. نخستین فیلسوف مشائی که آثارش برجاست ابویعقوب کندی (متوفی ۸۶۶هـ/۲۵۲ق) است. مکتب مشائی که به یک بخش مهم پهناور فلسفه‌ی اسلامی اطلاق می شود در زمان اوچ خلافت عباسی و با فیلسوفانی همانند فارابی، محمد ذکریای رازی رو به پیشرفت گذاشت تا آن که ابن سینا (متوفی ۴۲۸هـ/۱۰۳۷ق) فلسفه‌ی زمان خویش را گرد آورد. وی از بخارا بود و در همدان درگذشت و سراسر زندگی او در قلمرو فرهنگی ایرانی گذشت. فیلسوفان مشائی مشرب عملکرد عقل انسان را، که همان تحصیل حدود و اقامه براهین برای کشف حقایق است بلکه از ابعاد معنوی او یعنی با کشف و شهود مستقل می داند. (عبدیت، ۱۳۸۵: ۵۶). مکتب مشاء از ضربات غزالی رو به ناتوانی رفت و بر ابن سینا از جانب فیلسوفان اندلسی ب ویژه ابن رشد خرده‌ها گرفته شد. در جهان عرب نیز نفوذ این مکتب رو به انحطاط رفت و لی در ایران خواجه نصیر الدین (متوفی ۷۳هـ/۱۲۷۴ق) ان را جانی تازه بخشید و هواخواهان آن در شرق تاکنون نیز

هستند. کسان بر جسته ای مانند ملاصدرا در زمان صفویه ریشه به بوعلی میرساند. بنابراین فلسفه‌ی مشاء در تاریخ اسلامی ایران نیکو نمودار شده، همچنانکه افلاطونیان جدید نام خود را از استاد گرفته‌اند و اصول اعقادی ایشان در طریقی دیگر بود(فرای، ۱۳۵۸: ۱۷۶). مکتب ایرانی فلسفه موسوم به اشراق نام و پایه از مشائیان گرفته است. فیلسوفان اشراقی مشرب بعد معنوی انسان را در عملکرد عقل او موثر می‌دانند، هرچه فیلسوفی مذهب تر باشد، عقل او در تحصیل حدود و اقامه براهین و کشف حقایق کمتر به خطا می‌رود، به طریق اولی اگر فیلسوف صاحب ذوق و اهل کشف باشد محصولات عقلی او بسی صائب تر لز هنامی است که چنین نباشد. (عودتیت، ۱۳۸۵: ۵۶). خلاصه اینکه شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی ۱۹۱۱ ق ۵۸۷ه) بر آن بود که عقل و ذوق باید درآمیزد. سهروردی اختلافات هواخواهان خرد و تصوف را برطرف کرد و آنان را آشتی داد ولی در این کار از بسیاری سنتهای گذشته یاری جسته است. ظاهرا سهروردی بر آن بود که همه‌ی خرد کهن، جهانی و از آن سراسر دنیا بود و باید فلسفه ای نو گرد آید. جالب توجه است که یک فیلسوف اسلامی گو اینکه نسبتاً متاخر است و فارسی است ریشه‌ی اندیشه‌های خود را در دو خط یکی به افلاطون و دیگری به زردتشت میرساند. (فرای، ۱۳۵۸: ۱۷۷).

در این دوره حکیمان و حکمت شناسان به یک مسیر نمی‌رفتند. بعضی متمایل به اشراق و برخی متوجه مکتب مشاء بودند. پاره ایی مجدوب عرفان بودند، نمی‌توان درباره‌ی غلبه‌ی هیچ یک از مکتب‌های فکری این دوره حکم منطقی داد. پیش از علامه، در زمینه‌ی بسیاری از مسائلی که فلسفه با آن‌ها رویه روست کارزاری برپا بوده است. آشکار است که چنین وضعی کسانی را می‌طلبید که در نقش میانجی، تا آنجا که ممکن است این آراء را با یکدیگر سازش دهد و اگر ممکن نیست در نقش داور، بر اساس دلائلی متقن به سود یکی حکم دهد. این سینا از این میانجیان می‌باشد، او اگرچه در ابتدا با عرفان میانه‌ی خوبی نداشت و به مدعیات عرفان وقعی نمی‌نهاد در اواخر عمر بر آن معتقد شد و در نمط نهم الاشارات و الاتنبیهات که آخرین اثر اوست به توضیح مباحث عرفانی پرداخت و خواست بدین طریق فلسفه را با عرفان سازش دهد اما تلاش او قرین توفیق نبود. میانجی دیگر شیخ اشراق است که اساساً حکمت اشراقی را به

منظور تقارب میان فلسفه و عرفان بنا نهاد اما این نظام حکمی بیش از آنکه در این منظور توفیق یابد در ارائه‌ی مشرب فلسفی دیگری در قبال مشرب مشائی توفیق یافت. نصیر الدین طوسی که هم در فلسفه و هم در کلام بنام است به داوری میان فلسفه و کلام پرداخت و به نزاع میان متكلمان و فیلسوفان خاتمه داد اما نزاع اشراق با مشاء و عرفان همچنان ادامه داشت و مینجی میطلبید. (عبدیت، ۱۳۸۵: ۵۶). تا اینکه در این میان علامه قطب الدین شیرازی وارد این کارزار شد.

قطب الدین شیرازی با تاثیر پذیری که هم از حکمت مشاء و هم از حکمت اشراق سهوردی داشت تلاش کرد به توضیح و تبیین فلسفه‌ی مشاء و اشراق و تحلیل فلسفه‌ی سهوردی برآید تا بین فلسفه‌ی مشاء و ابن سینایی و اشراق سهوردی تقریب ایجاد کند از این رو ضمن شرح بر حکمه‌الاشراق که رو به هم رفته به توضیح دیدگاه‌های فلسفه‌ی سهوردی در قالب اصطلاحات فلسفه‌ی ابن سینا یعنی مشائی یا طریقه‌ی طبیعی می‌پردازد، چنانکه خود گهگاه به موضوع اشاره میکند، دره‌التاج را که دایره‌المعاف فلسفی عظیمی بر اساس روش مشائی است تالیف کرده است هرچند فلسفه و اندیشه‌های سیاسی وی بر اساس نظریات مشائی و فلسفه‌ی وجودی است و در حد اشاره بسیار کم در قالب حکمت اشراقی به سیاست پرداخته است. (یوسفی راد، ۱۳۸۶: ۳۳). دره‌الاتاج، هرجند در واقع به دور از اصطلاحات خاص حکمه‌الاشراق است، عموماً در اساسی ترین عقایدش از نظریات سهوردی متابعت کرده است. علامه با نکته سنجی بیشتر و باریک بینانه تر از سهوردی در حکمه‌الاشراق به شرح و بسط این نظریات می‌پردازد. (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۶). حال آنکه افکار و اندیشه‌های وی در واقع در چارچوب فلسفه‌ی ابن سینا قرار گرفته است.

درباره‌ی تقریب میان نظریات سهوردی و ابن سینا میتوان گفت که قطب الدین شیرازی آن را آغاز کرد و به تدریج دوام یافت و با ملاصدرا به اوج خود رسید و اگر در حکمت مشاء بحث از وجود و مسائل آن می‌شد در حکمت اشراق از نور و نمود و جلوه‌های نور بحث می‌کند. (نصر، ۱۳۵۲: ۱۸۷). وی از افراد شاخص هریک از مکاتب فکری سه گانه‌ی مشائی، اشراق و عرفان تاثیراتی پذیرفته ایت؛ در حکمت مشائی از خواجه‌ی طوس به عنوان برجسته ترین پیرو فلسفه‌ی ابن سینایی آن زمان و در عرفان نظری ابن

عربی از صدرالدین قونوی متاثر شه است و با تأکیل و تالیف شرح بر حکمه الاشراق از مشرب حکمت اشراق پیروی کرده است (یوسفی راد، ۱۳۸۶: ۳۳).

به عقیده‌ی والبریج علامه جمع‌کننده‌ی س مکتب فکری کهن یعنی فلسفه‌ی مشائی فلسفه‌ی اشراق آیین وحدت وجود ابن‌عربی که بر فلسفه‌ی متاخر اسلامی تأثیر بسزایی گزارده بوده است و اندیشه‌ی فلسفه‌ی ابن‌سینایی را بیشتر تحت نفوذ اندیشه‌های فلسفه‌ی سهورودی اصلاح کرده است و در دره‌التاج به دور از اصطلاحات خاص حکمت اشراق مثل نور، تأثیرات اشراقی خود را در مسائل مختلف گه گاه نشان می‌دهد. (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۶). بنابر این اگر با ورود فلسفه به جهان اسلام، توجه مسلمانان به عقل جدی تر شد و به پیدایش چالش‌های سنگین میان فلسفه و متشرعان منجر گشت. اما فارابی زمینه‌های همزیستی و سازگاری غفل و وحی و فلسفه و دین را فراهم ساخت و پیروان او چون ابن‌سینا و خواجه نصیر الدین طوسی نیز این رویه را دنبال کردند. اما نحله‌ی فکری دیگری فلسفه‌ی عقلانی را به مبارزه طلبید و مطالعه‌ی عالم حقیقت را نه مبتنی بر درک عقلانی از وجود حقیقت بلکه مبتنی بر درک یافتنی و اشراقی و شهود قرار داد. در این زمان علامه به تقریب این دو نحله‌ی فکری مشائی، شهودی پرداخت. (یوسفی راد، ۱۳۸۶: ۳۴). اگر اندکی در آثار فلسفی ابن‌سینا و کتب فلسفی قطب الدین غور و بررسی شود این نکته قابل تدقیق و تعمق است که علامه دانشمندی است که تمام عمر خور صرف تعلیم و تعلم نموده و آثار فلسفی بیشتر فیلسوفان اسلامی به ویژه ابن‌سینا را مطالعه کرده است و از آن آثار متاثر شده است، شاید بتوان علامه را جمع‌کننده و گردآورنده‌ی آثار فلسفی ابن‌سیناست. قطب الدین فلسفه‌التاج حاوی چکیده و عصاره‌ی زبده ترین آثار فلسفی ابن‌سیناست. قطب الدین فلسفه‌ی او را چهارچوبه‌ی مقابله و مقایسه با فلسفه‌ی ابن‌سینا قرار داده است. به طور مثال ابن‌سینا در کتاب اشارات و تبیهات و کتاب شفا و همچنین مانند جمیع فلاسفه مباحث نفس را در قسمت طبیعتیات بیان کرده است. قطب الدین هم بحث درباره‌ی نفس را در قسمت طبیعتیات دره‌التاج آورده است.

حکمه الاشراق را به هر مفهومی ترجمه کنیم باز معنای علم الانوار را می‌رساند. سهورودی خود در مقدمه‌ی کتابش برای توضیح محتویات کتاب دقیقاً از این عنوان

استفاده می کند. علم الانوار در سنت مشائی علمی جدید بود، گرچه شاید نزد حکماء شرق پیشینه ایی کهن داشت. موضوع آن نور است و ظلمت. اصول آن از دو نوع است: اصول درست مشاءی و مکاشفه و ذوق. خود شیخ اشرف هم از بیان اصول و مبادی مشائی همانطور که بیان کردیم بی نیاز نبوده است چنانکه بخش اول حکمه الاشراق را به منطق و فلسفه‌ی مشائی اختصاص می دهد و می گوید آثار دیگرش به تفصیل اصول مشائی را مورد بحث قرار می دهد، در هیچ یک از آثارش همانند جلد دوم از نر بحث نمی کند اما با بررسی روی موضوعاتی که مخصوصاً اشرافی شناخته شده اند دیده می شود که در هر مورد آثار مشائی در پی نقطه نظرات اشرافی می آیند. هرچند ممکن است انوار اینگونه مورد بحث قرار نگرفته باشند با اینکه سهپروردی مبانی و روش‌های مشائی را در کل معتبر می داند.(شیرازی،۱۳۱۵:۲۶). بدین ترتیب اصول درست مشائی میتوانند به منزله‌ی مقدمات در علم الانوار پذیرفته شوند. این مقدمات هم شامل مسائلی می شود که عموماً مشائیان اختیار کرده اند و مثل محل بودن تسلسل و هم شامل مسائلی می شود که سهپروردی آرای مشائیان را بر اساس مبانی خود آنها اصلاح کرده است مثل اعتباری بودن وجود با این احوال علامه نظر سهپروردی را در مورد حکمت مشائی این گونه در شرح خویش بیان می دارد «روش اشراق روش مشاء نیست بر حسب اضافاتی که در این کتاب آمده که پوست را از مغز جدا می کنیم این ها به خاطر آن است که به طور کلی حکمت ذوقی را رد می کنند، به جهت اینکه با پرداختن به فروع از اصول باز مانده اند و اینکه حکمت بحثی را به خاطر کثرت رد و قبول نقض کردن که تمام آن ها به خاطر علاقه به ریاست و اضافات است بدین جهت از رسیدن به حق محروم گردند»(شیرازی،۱۳۱۵:۵).

اما همین نکته که سهپروردی در حکمت اشراق خویش مبانی مشائی را بیان می دارد علامه قطب الدین را نیز از این جهت بی نیاز نمی کند که اصول مشائی را در کنار اصول اشرافی قرار داده و بیان کند ضمن اینکه نقش علامه رادر جهت تقریب اندیشه های مشائی و اشرافی در بالا بیان کردیم . همانطور که اشاره کردیم اوج تلاش در جهت تقریب میان مشاء و اشراق به دست ملاصدرا انجام گرفت. فلاسفه‌ی شیعه در طرح بسیاری از مسائل فلسفی و تکمیلی

قسمت های دیگر آن گوی سبقت را از دیگران ربوده و خدمات ارزشمند ایی به شناخت بهتر مسائل مربوط به وجود و هستی نموده اند. در میان آنان نابغه‌ی شرق، و فیلسوف بزرگ اسلام صدر المتألهین (متولد ه۹۷۹ و متوفی ه۱۰۵۰) بیش از دیگران مسائل فلسفی را زیرو رو کرده و افکار قوی را به عرصه‌ی علم و فلسفه عرضه داشته است وی نه تنها مسائل موروثی را دگرگون کرد و مبتکر مسائل بس نویی در مباحث وجود و الهیات و حرکت گردید بلکه شیوه‌ی بحث و بررسی را کاملاً عوض کرد و به بسیاری از نزاع‌های چند ساله‌ی میان پیروان مکتب‌های اشراق و مشاء پایان داد. وی تائیت میان این دو طرز فکر جمع کند و مکتبی به نام «حکمت متعالیه» پدید آورد. این فیلسوف در عین آنکه همه‌ی مسائل فلسفی را با مسند ترین و قاطعترین باهین عقلی اثبات می‌کند از ریاضت و کشف و شهود و اشراق نیز برخوردار است. او چنان در این زمینه پیشرفت کرد که نظریات فلسفی او به قوت خود همچنان باقی است و همه‌ی فیلسوفان شرق دنباله را مکتب او هستند. (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۴۸). نکته‌ایی که در اینجا قبل ذکر است این است که بسیاری از منابع تنها ملاصدرا را تقریب دهنده‌ی دو مکتب اشراق و مشاء می‌دانند و نامی از قطب الدین شیرازی در این باب نمی‌آورند در حالیکه علامه را می‌توان پایه‌گذار این مکتب حکمت متعالیه خواند. کسی که این اندیشه را به نسل های بعدی خود انتقال داد و عاملی شد در ادامه‌ی این اندیشه از جانب ملاصدرا شاید بتوان این نکته را نیز بیان کرد که صدر المتألهین در برخی از ویژه‌گی‌های اخلاقی با قطب الدین همگام بوده است صدر الدین از جمله کسانی است که از تجاوزات و ریا پیشگی اهل زمان خود نالیده است همین مطالب را هم علامه در شرح خویش بیان می‌دارد. (مشکوه الدینی، ۱۳۴۵: ۳۶). شاید این طرز تفکر یکسان نشانی از اندیشه‌ای یکسان این دو اندیشمند نیز بوده است. قرون سیزدهم و چهاردهم در ایران، با نزدیکی تدریجی چهار مکتب عقلانی الهیات (کلام)، فلسفه مشائی، حکمت اشراق و عرفان و ایجاد روابط حسنی در بین آنها مشخص می‌شود. قطب الدین یکی از شخصیت‌های کلیدی بود که این کار را انجام داد و زمینه را برای تلفیق این عناصر در عصر صفوی فراهم ساخت. او هم پیرو مشتاق و پرشور ابن سینا، استاد مشائیان؛ شارح سهروردی، مؤسس مکتب

اشراقی بود؛ و هم شاگرد صدرالدین قونیوی، نزدیکترین و صمیمی ترین شاگرد بزرگترین شارح تعالیم باطنی و عرفانی اسلام یعنی ابن عربی بود توجه به برخی از آرای ملاصدرا در حاشیه‌ی شرح حکمه الاشراق برای فهم فلسفه‌ی سههوردی و قطب الدین ضروری است و بسیاری از مشکلات را باز می‌کند. ملاصدرا در تعلیقات خود تنها به عبارت متن سههوردی و شرح قطب الدین را توضیح نمی‌دهد بلکه مبانی اعتقادی و فلسفی خود را نیز بیان می‌دارد و تصریح می‌کند که مصنف در بسیاری از این مسائل با او موافق نسیت. تفاوت شرح قطب الدین با ملاصدرا در این است که قطب الدین متن سههوردی را کلمه به کلمه توضیح می‌دهد و مشکلات آن را حل می‌کند اما ملاصدرا دیدگاه‌های حکمت متعالیه را نیز بیان می‌دارد و بر نظریات سههوردی اشکال وارد می‌آورد. ملاصدرا حتی گاهی بر بعضی نکات قطب الدین اشکال وارد می‌آورد. (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۶). اما باید گفت که اگرچه علامه باملاصدرا در این زمینه متفاوت است ولی همانگونه که قبل از این کار نیز بیان کردیم هر دو تقریب دهنده‌ی دو مکتب مشاء و اشراق می‌باشند که این کار با قطب الدین شروع شد و با صدرالمتألهین به اوج خود رسید. علاوه بر آن همانطور که عنوان کردیم این دو دانشمند در برخی از عقاید نیز با همدیگر همفکر بودند. قطب الدین به آن گروه از فیلسوفان اسلامی مابین سههوردی و ملاصدرا تعلق داشت که فلسفه‌ای را پس از حملات غزالی احیا کردند و در عین حال کیفیتی اشراقی – که برگرفته از تعالیم سههوردی بود – به آن دادند. قطب الدین پس از استادش نصیرالدین طوسی، باید به عنوان بزرگترین شخصیت فلسفی، طی چهار قرنی که سههوردی را از ملاصدرا جدا ساخت، به شمار آید.

نتیجه گیری:

قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی پس از آنکه از طبابت در بیمارستان مظفریه‌ی شیراز دست کشید، راه سفر را در پیش گرفت. پس از چندی به مراغه رفت و در زمرة‌ی شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی که از پیروان سرسخت فلسفه‌ی مشاء بود در آمد یک چند نیز در سلک شاگردان صدر الدین قونوی که وی نیز از مریدان این عربی بود درآمد. این مقاله را بر این پایه استوار کردیم که سههوردی بیشترین تاثیر را روی علامه

قطب الدین شیرازی داشته است زیرا که معروفترین شرح را بر کتاب حکمه الاشراق شیخ داشته است ، تأثیر سهوردی در دره التاج نیز آشکار است . علامه ئر شرح حکمه الاشراق به توضیح دیدگاه های اشراقی سهوردی در قالب اصطلاحات مشائی میپردازد. بخلاف باور بسیاری از مورخین که معتقدند علامه تنها شرح شهرزوری از حکمه الاشراق را کلمه به کلمه بیان داشته است یا تنها صرفاً معانی گفته های سهوردی را آشکار ساخته است، با غور و برسی بیشتر آشکار می شود که علامه قطب الدین در بسیاری از مباحث خویش گاه اندیشه ایی متعارض با اندیشه و تفکر سهوردی را بیان داشته است و در بعضی از مباحث هم به شرح و تفسیر سخن شیخ پرداخته است و تنها شرح شهرزوری را به روش قال اقوال بیان ناشته است وی با وجود اینکه از شهرزوری متاثر بوده است ولی به خوبی به شرح کتاب علامه پرداخته و ابهامات و مشکلات آن را بیان کرده است. شرح علامه به حدی خوب و دقیق بوده است که باعث گشت شرح شهرزوری تا حدی به فراموشی سپرده شود. نکته ی قابل ذکر این است که علامه با توجه به سرگذشت زندگیش در طول دوران آشنایی اش با اساتید و کتب مختلف با سه اندیشه ی متفاوت، مشائی، اشراقی و مکتب ابن عربی آشنایی داشته است و تأثیراتی از هر سه مکتب گرفته است، نکته ی قابل ذکر این است که علامه قطب الدین شیرازی با تأثیر پذیری از عناصر فوق سه مکتب کهن مشائی و اشراقی و مکتب وجود ابن عربی را با هم جمع کرد. وی تقریب دهدنده ی سه اندیشه و تفکر مشائی و اشراقی و عرفان ابن عربی می باشد.

منابع:

- ابن عربی، محمد بن علی، فصوص الحكم، نشر باستان، ۱۳۸۵
- ابوریان، محمد علی، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهوردی، ترجمه محمد علی شیخ، انتشارات شهید بهشتی، ۱۳۷۲
- بکار، عثمان، طبقه بندي علوم از نظر حكمای مسلمان، ترجمه جواد قاسمی، موسسه چاپ آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۱،
- حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ علوم و فلسفه ایرانی از آغاز تا امروز، چاپ آرین، ۱۳۷۸،

- \_\_\_\_\_
- خواجوی، محمد، دو صدرالدین، چاپ ایران مصور، چاپ اول، ۱۳۷۸
- دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در کلام سه روردی، نشر حکمت، چاپ دوم، ۱۳۶۶
- رضوی، امین، سه روردی و مکتب اشراق، ترجمه عبدالدین کیوانی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۲
- سبحانی، جعفر، هستی شناسی در مکتب صدرالمتالهین، نشر دارالتبیغ، ۱۳۸۷
- شهرزوری، شمس الدین محمد، شرح حکمه الاشراق، به کوشش حسین ضیائی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲
- شیرازی، قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود، دره التاج لغره الدجاج، به تصحیح محمد مشکوه، انتشارات حکمت، چاپ دوم، ۱۳۶۵
- \_\_\_\_\_
- عبدیت، عبد الرسول، درآمدی بر نظام حکومت صدرایی، نشر سمت، تهران، ۱۳۸۵
- فrai، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، نشر سروش، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۸
- کورین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سید جواد طباطبائی، نشر کومش، چاپ اول، ۱۳۸۲
- رضوی امین، سه روردی و مکتب اشراق، ترجمه عبدالدین کیوانی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۲
- میر، محمد تقی، شرح احوال و آثار قطب الدین شیرازی، نشر دانشگاه شیراز، ۱۳۳۶
- مینویی، مجتبی، یادنامه ایرانی مینورسکی، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
- مشکوه الدینی، عبدالحسین، نظری به فلسفه صدر الدین، چاپ تابان، ۱۳۴۵
- نصر، سید حسین، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، انتشارات فرانکلین، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۲
- والبریج، قطب الدین و علم الانوار در فلسفه اسلامی، ترجمه جواد قاسمی، نشر پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۵